

دیدار با آیت‌الله میرزا جعفر سبحانی*

اشاره: آنچه خواهید خواند حاصل دیداری است با آیت‌الله میرزا جعفر سبحانی که در

تاریخ ۷۹/۶/۱۵ با حضور جناب آقای دکتر حسن عابدی جعفری (رئیس پژوهشکده امام

خسینی (س) و انقلاب اسلامی) در شهر قم صورت پذیرفته است.

مفتیان: از حضرت عالی به خاطر فرصتی که در اختیار ما گذاشتید کمال

امتنان را داریم. لطف کنید اجمالی از نحوه آشنایی و دورانی را که خدمت

حضرت امام بودید بیان بفرمایید.

سبحانی: از عنایتی که فرمودید و رنج سفر را بر خود تحمیل کردید و به قم تشریف آوردید

تشکر می‌کنم. شناخت بنده از حضرت امام به سال ۱۳۲۳ برمی‌گردد که برای اولین بار کتابی از

ایشان به نام کشف اسرار منتشر شد. ایشان این کتاب را در جواب به کتابچه‌ای به نام

* آیت‌الله میرزا جعفر سبحانی یکی از شاگردان قدیمی حضرت امام در دوران قبل از تبعید به ترکیه و نجف اشرف به شمار می‌روند. ایشان یک دوره درسهای اصول امام را به نام تهذیب الاصول به رشته تحریر درآورده‌اند و در حال حاضر یکی از مدرسین بزرگ و ممتاز حوزه علمیه قم محسوب می‌شوند. نامبرده دارای شخصیتی ارزشمند و والا و روحیه‌ای علمی و تحقیقی می‌باشد. همچنین، تألیفات زیادی در فقه، اصول، عقائد و فلسفه نیز دارند.

اسرار هزار ساله نوشته بودند که در تهران منتشر شده بود. البته سه کتاب دیگر به همین سیاق در قم و کاشان نوشته شده بود. بعد آقایان جمع شدند و گفتند کتابی، فقط در جواب اسرار هزار ساله منتشر شود نه سه کتاب دیگر. همه کتابهایی را که در این مورد نوشته شده بود ارزیابی کردند. کتاب حضرت امام از همه بهتر بود و قرار شد این کتاب منتشر شود. انتشار این کتاب در سطح ایران - آن وقت من در تبریز طلبه بودم - باعث شد ما حضرت امام را بشناسیم. سال ۱۳۲۵ که من برای تکمیل تحصیل از تبریز به حوزه قم آمدم، آشنایی ما از نزدیک و بیشتر شد، بالاخص که من به عنوان مدرس وارد حوزه قم شده بودم. فرزند ایشان، حاج آقا مصطفی، با من درس داشت و سالها پیش ما درس می خواند. این سبب شد که ذکر خیری از ما در خانه امام بشود و ما هم خدمت امام برسیم.

سال ۱۳۲۹ که ما درس خارج می خواندیم و حضرت امام هم در استصحاب مشغول تدریس بود، جمعی از جمله من، مرحوم آقای مطهری، جناب آقای امینی و دوستان دیگر پای درس ایشان می رفتیم. بیان و نظم امام در تدریس توجه ما را جلب کرد و از همان زمان ما وارد حوزه درس ایشان شدیم تا سال ۱۳۴۳ که ایشان به ترکیه تبعید شدند. هم در درسهای فقهی ایشان شرکت می کردیم و هم در درسهای اصولی شان.

در سال ۱۳۳۵ من یک دوره درس اصول ایشان را که نوشته بودم خدمتشان عرضه کردم. امام از اول تا آخر آن را مطالعه کردند و تصحیح فرمودند و اجازه چاپ دادند. این کتاب به نام تهذیب الاصول در دو جلد منتشر شد. که چندین بار تجدید چاپ شده است. این اولین بار بود که درسهای یکی از اساتید قم که شاگرد حوزه مرحوم آیت الله حائری بود چاپ و منتشر می شد. ارتباط ما در این ۱۳ سال که خدمتشان بودیم ارتباط پدری و پسری بود. ما وقت و بی وقت منزلشان می رفتیم و گاهی تنها می نشستیم و صحبت های علمی و غیر علمی خدمتشان داشتیم. خلاصه، از اسرار خارج و داخل و همچنین افکار و اندیشه های ایشان آگاه بودیم. امام حتی قسمتی از کتابهایشان را که آن روزها به قلم خودشان نوشته بودند و جلد نشده به من دادند تا جلد کنم. کتابی را هم ایشان به خط خودشان در عروض قوافی استنساخ کرده بودند که در تملیک من قرار دادند و الان هم پیش من هست. در هر حال، بعدها هم در درسهایشان به عنوان مستشکل بودیم و اشکال می کردیم و ایشان جواب می دادند. زمانی هم که امام از ایران رفتند ما از طریق

نامه و به واسطه مسافرائی که گاه و بیگاه خدمتشان می‌رفتند ارتباط داشتیم. در سال ۱۳۵۷ به ایران برگشتند و چند ماهی تهران بودند. بعد به قم آمدند و خدمتشان بودیم تا دوباره به تهران برگشتند. در تهران هم گاه و بیگاه که شرایط ایجاب می‌کرد خدمتشان بودیم. این اجمالی بود از دورانی که ما خدمت حضرت امام بودیم.

هئین: از آنجا که مدت مدیدی خدمت حضرت امام تلمذ کردید، ویژگیهای استادی و معلمی امام را که امروز می‌توان به عنوان الگویی در نظام تعلیم و تربیت از آنها استفاده کرد، بفرمایید.

سبحانی: درس و تدریسشان ویژگیهای خاصی داشت. از جمله اینکه ایشان فرد بسیار منظمی در وقت بود. درس امام سر ساعت شروع می‌شد و سه ربع ساعت، حداکثر پنجاه دقیقه، هم بیشتر درس نمی‌دادند، نظم ایشان در حوزه الگو شد و ما هم از ایشان پیروی کردیم و سر وقت درسشان را شروع می‌کردیم.

دیگر اینکه، امام به هیچ عنوانی درس را تعطیل نمی‌کرد. برف هم که می‌آمد - آن وقت رسم نبود در قم کسی چتر به دست بگیرد - ایشان عبا به سر می‌کشید و درس می‌گفت. در طول سیزده سال کمتر یا بیشتری که خدمتشان بودیم امام فقط یک روز درس را تعطیل کردند. آن هم به خاطر یک جریانی در داخل بود که آن هم جریان خوبی بود، ولی ناچار شدند، در خانه بمانند. امام هیچ درسی را تعطیل نمی‌کرد مگر وقتی که عذر شرعی داشت یا مریض بود. ایشان هیچ وقت به خاطر مسافرت درس را تعطیل نمی‌کرد.

ویژگی دیگر امام این بود که انسان خوش بیانی بود. مسائل عرشی را فرشی می‌کرد. مسائلی را که خیلی علمی و فکری بود با مثالهای عرفی و در لباس تشبیه بیان می‌کرد. خصوصیت دیگرشان این بود که برای درسشان - چه فقه، چه اصول - زحمت می‌کشیدند، مطالعه می‌کردند. مثل بعضی از اساتید نبودند که به نوشته‌های سابقشان اکتفا کنند و همان مطالب را تکرار کنند. حتی وقتی درس اصول را در دوره بعد از ما تدریس می‌کردند کتاب من در اختیارشان بود، اما باز کتاب را از نو مطالعه می‌کردند و بعضی مطالب را اضافه یا کم می‌کردند.

یکی از دیگر ویژگیهای ایشان این بود که مایل بودند شاگرد صحبت کند. حتی پادم هست یک روز در کلاس به ما گفت: «روضه که نمی خوانم همه شما ساکتید، حرف بزنید». اینکه استاد اجازه و میدان بدهد شاگرد حرف بزند و صحبت کند، این خودش یک نوع شاگردپروری است. این ویژگیها سبب شد که ما فقهاً و اصولاً خدمتشان بودیم و استفاده می کردیم.

هفتین: معمولاً در درس خارج نظریات مختلفی مطرح می شود و مورد نقادی قرار می گیرد و از میان آنها نظریه ای انتخاب می شود. گفته می شود که در این خصوص دو شیوه وجود دارد: یکی اینکه، برخی از اساتید در مقام بیان، اشکال را خیلی خوب تقریر می کنند و خیلی خوب به آن پاسخ می دهند. شیوه دوم اینطور است که اشکالات را به صورت ناقص تقریر می کنند به گونه ای که بتوان خیلی راحت به آن پاسخ گفت، گویا توجیه کلامی هم برای این نوع تقریر دارند و آن اینکه ممکن است ما شبهه را جا بیندازیم و بعد فرصت پاسخ را پیدا نکنیم. برخی از شاگردان امام نقل می کنند که امام از گروه دوم بودند.

سیجانی: چه عرض کنم! بنده چنین روحیه ای از امام خاطرم نیست. امام تصور می کردند کسانی که پای درس هستند باسواد، ملا و اهل زحمتند. کلام آقای نائینی را ظرف ده دقیقه نقل می کردند. نقلشان به صورت تذکر بود نه تفهیم. بعضی از اساتید، مثل خود من، به دلیل نوع شاگردهایی که دارند باید درس را تفهیم کنند. باید کلام مرحوم محقق نائینی، آقا ضیاء، آقای بروجردی، خود امام را تفهیم کنند، بعد اشکال کنند. چرا؟ چون آمادگی کافی در شاگرد نیست. در زمان امام، طلاب آمادگی بیشتری داشتند و ایشان توقع داشتند که ما کتاب آقای نائینی را شب مطالعه کرده باشیم. حرف آقا شیخ محمد حسین یا نظر حاج آقا رضا را خوانده باشیم. لذا مطالب را به صورت رهگذر بیان می کردند و فقط تذکر می دادند. بعد در مقام جواب مشروحاً پاسخ می دادند. اصلاً اینطور نبود که شبهه را نپروانند و به شاگرد القا نکنند، خیر. حتی ما گاهی می گفتیم فردا چه کتابی را مطالعه کنیم می گفت: «شما همه کتابها را مطالعه کنید». من یک روز گفتم کجا را مطالعه کنیم، گفت: «همه را مطالعه کنید». جایی را مشخص نکرد. توقع داشت ما

آماده آماده سر درس حاضر شویم. روش امام این بود، نه اینکه شبهه وارد نشود یا ناقص شبهه را بیان کنند.

هقین: آیا ایشان افزون بر درس فقه و اصول درس دیگری هم داشتند؟

سبحانی: عرض شود که ایشان از آن وقت که من آمدم قم، صبحها قبل از درس آقای بروجردی در صحن منظومه می‌گفت. عصر هم اصول می‌گفتند. تا زمانی که مرحوم آقای میرزا مهدی آشتیانی به قم آمد. آمدن ایشان به قم باعث شد که امام درس فلسفه را به آقا شیخ مهدی واگذار کند. واگذاری به این معنی که وقتی دیدند استاد بزرگی به قم آمده دیگر نیازی به تدریس خودشان ندیدند و تدریس فلسفه را به کلی ترک کردند. فقط یک سال بعد از آن در منزلشان بحث معاد اسفار را برای افراد معدودی، چون آقای مطهری و یاران ایشان تدریس کردند. تدریسشان هم خیلی سریع بود، در مورد اصول و نتایج بحث صحبت کردند - به طوری که حتی خود من را هم خبر نکردند.

درس اخلاقتان را هم که دو سال قبل تعطیل کرده بودند. بعد مدتها عصرها اصول می‌گفتند و صبحها در خانه وسیله را حاشیه می‌زدند. حاشیه وسیله را سال ۱۳۲۵ شروع کردند و سال ۱۳۳۲ به پایان رساندند. در سال ۱۳۳۰ درس زکات را در خانه خودشان شروع کردند. آقای مطهری، آقا شهاب اشراقی و دیگر دوستان در این درس شرکت می‌کردند. زکات که تمام شد، طهارت را شروع کردند و مدت هفت سال هم آن را تدریس کردند. کتاب طهارت که تمام شد، من مایل بودم کتاب دیگری بگویند، اما دوستان گفتند کتاب مکاسب محرمه را بگویند و امام مکاسب محرمه را تدریس کردند. مقداری هم بیع تدریس کردند. گاهی هم که فرصتهایی پیش می‌آمد که درس کلی نمی‌شد بگویند کتابهای جزئی را تدریس می‌کردند. تقیه را هم برای ما بحث کردند که من آن را نوشتم و به مؤسسه آثار امام دادم. این تاریخچه درسشان در قم بود. بعداً که به نجف رفتند مجدداً درس بیع را از ابتدا شروع کردند.

هقین: آن سالها درس عرفان تدریس نکردند؟

سبحانی: هر کس گفته که ایشان درس عرفان گفته، ایشان را نشناخته است. امام عرفان را برای هر کسی تدریس نمی‌کرد. فقط مقدمات فصوص را برای عده محدودی تدریس کرد. برای مرحوم آقای حاج آقا رضای صدر - رضوان الله علیه - و دوستان آقای میرزا صادق سرابی و چند نفر دیگر. عرفان را به این زودی برای کسی تدریس نمی‌کرد. فلسفه را چرا تدریس می‌کرد، حتی در خود فلسفه هم اگر کسی آمادگی نداشت، اجازه آمدن به او نمی‌داد. اگر کسی سر درس فلسفه می‌آمد به او می‌گفت که فردا این درس را برای من بیاور. اگر می‌دید بحث را فهمیده، می‌گفت از فردا بیا. اگر می‌دید، نه درست نفهمیده می‌گفت شش ماه بعد یا یک سال بعد بیا، مقید بود کسانی که سر درس حاضر می‌شوند چیز بفهمند، نه اینکه حقیقت را کج بفهمند. من در بعضی نوشته‌ها دیدم که گفتند امام تمهید القواعد یا مصباح الانس تدریس می‌کرد. از آن زمانی که ما با ایشان بودیم چنین درس‌هایی نداشتند، اگر هم داشتند خیلی قبل بوده. فکر نمی‌کنم که ایشان چنین تدریسی کرده باشد.

هقین: امام در زمان تدریستان از مضایق و تنگناهایی، خصوصاً دروس فلسفه، گله داشتند در سخنرانی مشهورشان هم اشاره کردند به برخی متحجران که از کوزه‌ای که فرزند ایشان، حاج آقا مصطفی، آب خورده بود، آب نمی‌خوردند. بعضی نظرشان این است که امام به دلیل فضایی که در حوزه وجود داشت تدریس فلسفه را کنار گذاشتند، اما تحلیل شما تفاوت داشت. واقعاً چرا امام تدریس فلسفه را کنار گذاشتند؟

سبحانی: البته، زمان آقای حاج شیخ و بعد از حاج شیخ فضای مخالفت با فلسفه وجود داشت. اکثریت، خیلی علاقه به این درس نداشتند. لذا مرحوم امام معتقد بود که اصلاً فلسفه و عرفان درس عمومی نیست و اشتباه است کسی اینها را درس عمومی قرار بدهد. حتی یادم هست مرحوم آقامیرزا مهدی آشتیانی که به قم آمد و درس اسفار اربعه را عمومی کرد، امام این کار را نپسندید و گفت: «این درسها درس عمومی نیست». استدلالشان هم این بود که شیخ الرئیس در آخر اشارات همین سفارش را کرده که این درس را باید به افرادی داد که آمادگی فهم آن را داشته

باشند. اگر به کسانی که آمادگی ندارند درس بدهیم جز ضرر چیز دیگری ندارد. درس خود امام عمومی نبود که هر کسی وارد شود، البته افراد می‌آمدند اما باید امتحان می‌دادند و اگر موفق می‌شدند امام آنها را می‌پذیرفت.

حتی زمان آقای بروجردی هم تا حدی مخالفت با فلسفه شیوع داشت. اینگونه افکار غالباً از مشهد تغذیه می‌شد، به دلیل اینکه طلاب و فضلاء مشهد تحت تأثیر آقای بزرگواری بودند و این مسائل را صلاح نمی‌دیدند. البته آنها هم برای خودشان دلیل داشتند. حتی مرحوم آقای طباطبایی که درس اسفار را می‌گفت از مشهد به آقای بروجردی فشار می‌آوردند که آقای طباطبایی درس را تعطیل کند. آقای طباطبایی نشسته بود و حاج احمد، خادم آقای بروجردی، آمد و پیغام را به ایشان داد. آقای طباطبایی گفت شما به آقا سلام بنده را برسانید و بگویید بنده تدریس این درس را در مقابل الحادی که الان توده‌ایها شروع کردند، یک وظیفه می‌دانم و اگر ترک آن برای من اشکال ندارد و می‌توانم همان کارهایی را که دیگران می‌کنند، انجام دهم. اگر ایشان مسئولیت تعطیل شدن کلاس را بر عهده می‌گیرند من از فردا درس را تعطیل می‌کنم. آقای حاج احمد هم این پیغام را به آقای بروجردی رساند. آقای بروجردی خودش یک پافیلسوف بود و فهمید که نظر آقای طباطبایی خداست و دیگر حرفی نزد. این تنش بتدریج در حوزه کاهش یافت. — بحمدالله — کم کم از بین رفت.

عرض کنم خدمتتان که امام اصولاً در فلسفه و کلام نظرشان این بود که یک وقت ما می‌خواهیم کلام غیر معصوم را درست قبول کنیم که این درست نیست و نباید چنین کاری بکنیم. یک وقت مأمور به تفکر و تعقل هستیم. «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» این معارف تفکر می‌خواهد. معارف قرآنی بدون تفکر قابل حل نیست «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالًا» و آیات دیگر. تفکر، یعنی فلسفه. فلسفه همان تفکر در معارف و تفکر در خلقت است. انسان از اندیشه‌های دیگران بهره می‌گیرد و استفاده می‌کند و آنچه را که حق تشخیص داد قبول می‌کند و آنچه را حق تشخیص نداد قبول نمی‌کند. لذا اینطور نبود که حضرت امام همه افکار ملاصدرا را درست قبول کند. در بعضی از موارد با ایشان مخالفت می‌کرد، ولی در عین حال از آن استفاده می‌کرد. کسانی که با فلسفه مخالفت می‌کنند در واقع با تفکر مخالفت می‌کنند. این مسائل و حقایق تعبدی نیست، پس تعقلی است.

یکی از نویسندگان مقاله‌ای به نام «تفکیک» نوشته بود. من به او پیغام دادم که سالیان درازی است ما عقل را جزء حجج خودمان می‌دانیم و از اشاعره و حنابله جدا شده‌ایم. ما عقل را حجت می‌دانیم. شما با این تفکیک دوباره شیعه را به حنابله و به یک معنا به اشاعره ملحق کردید. او هم تا حدی اشکال ما را که صورت منطقی داشت، پذیرفت.

هفتم: ولی گویی در زمان امام افرادی بودند که مانند غزالی با فلسفه برخورد می‌کردند و فلاسفه را تکفیر می‌کردند.

سبحانی: البته، یک شیخی در قم بود که اینطور برخورد می‌کرد، اما چون درگذشته اسمش را نمی‌برم. ما آن شیخ را درک کردیم و آدم مقدسی هم بود. فقط او این جریان را در مورد آقا مصطفی که آب خورده بود پیش آورد و برخورد او تأثیر چندانی در حوزه نداشت. شیخ مقدس و اهل عبادتی بود، اصلاً اهل تعقل نبود. بنابراین به این صورت نبود که هجمه‌ای در کار باشد. جمعیت قلیلی با تفکر مخالف بودند، اکثریت علاقه‌مند به تفکر بودند. البته علاقه به تفکر دلیل بر فهم فلسفه نیست. خلاصه، ایشان معتقد بود فلسفه و مسائل عرفانی حتماً لازم است که خوانده شود، اما درس عمومی نیست. چرا؟ چون در همه افراد قابلیت فهم این مسائل نیست. درک نمی‌توانند بکنند که مثلاً وحدت وجود را با دیگر مسائل اسلامی تطبیق بدهند. تطبیق مطالب، ذوق، فهم و فکر می‌خواهد.

بنابراین، هجمه عمومی در کار نبود و یک جمعیت خاصی بودند که مخالفت می‌کردند. مثلاً حتی وقتی مرحوم آقای بروجردی خواست در بروجرد شوارق را تدریس کند، خود امام به من گفت که دو نفر از مقدسین از قم به بروجرد رفتند و او را منصرف کردند. آقای بروجردی فیلسوف بود و امام در مورد ایشان می‌فرمود از نظر فلسفی در میان مراجع کسی به پای آقای بروجردی نمی‌رسد، الاً مرحوم حاج محمدحسین اصفهانی. آقای بروجردی هم اسفار خوانده بود، هم شوارق، هم منظومه، هم اشعار منظومه را حفظ بود.

هفتم: به نظر می‌رسد که در گذشته تمام تلاش حوزه تعلیم و تعلم فقه و

اصول بوده است، گویی حوزه‌ای که باید نقش دانشگاه بزرگ علوم اسلامی را می‌داشت به دانشکده فقه و اصول تبدیل شده بود. به نظر می‌رسد بعد از پیروزی انقلاب اسلامی حرکت نویی در حوزه شروع شده است و در مورد علوم اسلامی دیگر هم بحث و تحقیق عمیق صورت می‌گیرد، مثلاً جناب‌عالی متولی علم کلام شده‌اید یا جناب آقای مصباح مباحث فلسفی را عهده‌دار شده‌اند. ما شنیده‌ایم که حضرت امام در زمان آیت‌الله بروجردی یک لجنه‌ای تعیین کرده بود که برای طراحی تألیفات تازه در حوزه تحقیق کنند و طرحی ارائه دهند که حاصل آن کار موجبات عدم خرسندی آیت‌الله بروجردی را فراهم آورد و مسائل دیگری هم پیش آمد، مثلاً شهید مطهری حوزه را ترک کرد و به تهران آمد. سابقه این قضیه چگونه است؟

سبحانی: تاریخ معاصر حافظه خوبی ندارد. کسانی در مورد تاریخ معاصر قضاوت می‌کنند که یا آن عصر را درک نکرده‌اند یا اگر درک کرده‌اند حافظه‌ای قوی که بتوانند ریزکاریهای آن را نقل کنند، ندارند.

اینکه فرمودید حوزه دانشکده فقه و اصول شده بود، این مطلب در مورد همه حوزه‌ها صادق نیست. حوزه نجف چنین بود. حوزه قم هم زمان مرحوم آقای حاج شیخ و قسمتی از زمان آقای بروجردی اینطور بود، ولی حوزه اصفهان از زمان میرداماد (۱۰۴۱ ه. ق.) و از دوران مرحوم شیخ بهایی (۱۰۳۰ ه. ق.) تا این اواخر، حوزه فلسفه و عرفان و حدیث هم بود. حوزه اصفهان حوزه فلسفه بود. بعد حوزه فلسفه از اصفهان به حوزه تهران منتقل شد. زنجری‌هایی که در اصفهان درس خوانده بودند فلسفه را به حوزه تهران منتقل کردند. حوزه تهران - البته تهران آن زمان خیلی کوچک بود - در عین حالی که حوزه فقه و اصول بود حوزه فلسفه هم شد. بنابراین اینکه فرمودید همه حوزه‌های شیعه حوزه فقه و اصول بود در مورد بعضی از حوزه‌ها صادق است.

اما زمان آقای بروجردی حضرت امام راجع به نظم حوزه با ایشان برنامه‌ای گذاشته بودند و مسأله مبانی و مواد تدریس نبود. در سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۲۹ بود که حوزه احتیاج به نظم و برنامه

جدیدی پیدا کرد. چون طلاب زیاد شده بودند و حوزه هفتصد نفری به حوزه سه هزار نفری تبدیل شده بود. امام با آقای حاج مرتضی حاج شیخ و عده‌ای دیگر برنامه مفصلی تنظیم کردند. و قرار شد که آقای بروجردی این برنامه یا آیین‌نامه را امضا کنند. کسانی که در منزل آقای بروجردی بودند به ایشان گفته بودند که این آقایان می‌خواهند مرجعیت شما را محدود کنند یا عبارتی شبیه این گفته بودند. بالاخره آقای بروجردی آن را امضا نکرد. مرحوم امام با حاج آقا مرتضی به منزل ایشان رفتند و گفتند که ما با شما قرار گذاشته بودیم و شما قول داده بودید که بعد از تنظیم آن را امضا کنید تا اجرا شود. آقای بروجردی پاسخی داده بود که خلاصه مورد پسند امام نبود، در عین حال که امام شاگرد آقای بروجردی بود و از نظر فقهی و اصولی از ایشان استفاده کرده بود، خیلی احترام برای ایشان قائل بود، در همان جلسه سخنانی بین آنها رد و بدل شده بود و ایشان قهر کرد. امام تابستان ۱۳۳۰ به مشهد رفتند و من هم آنجا بودم، از مشهد که برگشتند دیگر کاری به کار آقای بروجردی نداشتند، چون ایشان برنامه را امضا نکرده بودند.

اما مرحوم آقای مطهری رفتنش به تهران ربطی به این قضیه نداشت. آقای مطهری دیر ازدواج کرد. حدود سال ۱۳۳۱ بود که ایشان با دختری یکی از علمای مشهد ازدواج کرد و به قم آمد. خانواده آقای مطهری وضعیت طوری نبود که با زندگی قم و با شهریه کم بسازد. من خدمت امام بودم و ایشان گفت من متأسفم که بعضی از فضلاء حوزه به خاطر ضیق معاش به تهران مهاجرت می‌کنند. اشاره‌شان به آقای مطهری بود. خرج خانه آقای مطهری دست کم ۲۰۰ تومان بود، چون ۱۰۰ تومان اجاره خانه می‌دادند و بقیه هم برای امرار معاش لازم بود. اما شهریه حوزه فقط ۷۵ تومان بود و زندگی‌شان اداره نمی‌شد. آقای مطهری هم کسی نبود که محرم و صفر و ماه رمضان مثل ما منبر برود و چیزی گیرش بیاید و زندگی کند. چون ایشان آماده تبلیغ بدون اجرت بود. لذا ناچار شد که قم را ترک کند و به تهران برود تا در آنجا از طریق تدریس در مدرسه شاه سالار سابق بتواند معاش خودشان را تأمین کند. هدف این بود، نه اینکه قهر کرده باشند.

هقین: بعضی می‌گویند آقای بروجردی در آن زمان شهریه آقای مطهری را

قطع کرده بودند.

سبحانی: آقای بروجردی معتقد بود که این شهریه برای حوزویهاست. از نظر آقای بروجردی ایشان از حوزه در آمده بود، چون گاهی برای تدریس به تهران می‌رفت. به این خاطر شهریه ایشان را قطع کرده بود. البته در داخل منزل آقای بروجردی هم کسانی بودند که علیه آقای مطهری حرف بزنند. حتی آقای منتظری که خیلی مورد علاقه آقای بروجردی بود برای آقای مطهری به آقای بروجردی نامه نوشت و خواست به ایشان بدهد که آقای بروجردی نامه را نگرفت.

در تاریخ معاصر نباید به نقلهای غیر مستند کسانی که شاهد عینی نبودند اکتفا کرد. مثلاً در یکی از مصاحبه‌ها آمده بود که امام همه اسفار را تدریس کرده است. در حالی که اینطور نیست و امام تا بحث علت و معلول تدریس کردند. ادبیات را اصلاً تدریس نکردند و الهیات را کراراً تدریس کردند. معاد را هم یکبار برای افراد زنده‌ای چون آقای خندق آبادی، آقای منتظری و آقای مطهری تدریس کردند و ما را هم خبر نکردند.

هقین: در حوزه معمولاً تقریرات درس اساتید تهیه می‌شود. شما هم اشاره کردید که درس اصول برای امام را چاپ کردید، آیا در مورد تدریس فلسفه ایشان چنین کاری صورت گرفته است؟

سبحانی: امام می‌گفت در دوران قدیم دو شاگرد ممتاز در فلسفه داشته که هر دو اهل قزوین بودند. این دو نفر برای اولین بار در تاریخ به استاد فلسفه خود مراجعه کرده بودند و اجازه تدریس فلسفه گرفته بودند و اگر چیزی نوشته شده بود آنها نوشتند، و الا در آن زمان ضبط نبود تا کسی ضبط کند. البته، درس اخلاق را که پنجشنبه‌ها می‌گفتند، پای درس کسانی بودند که می‌نوشتند. درس اخلاق امام هم همین اربعین است.

هقین: شما فرمودید امام شاگردان خود را در درس فلسفه - گزینش می‌کردند، آیا انتخاب درسهای که می‌دادند با خودشان بود یا با شاگردانشان؟

سبحانی: ملاک واحدی در میان نبود، گاهی طبع درس ایجاب می‌کرد درس دوره‌ای باشد و گاهی هم با انتخاب شاگردان بوده مثلاً درس منظومه یا اصول را به صورت دوره‌ای می‌گفتند و هر دوره که تمام می‌شد همان درس را برای افراد دیگر می‌گفتند. بعضی درسها یا پیشنهاد شاگردها بود. مثلاً شاگردان پیشنهاد می‌کردند که بحث علت و معلول یا وجود اسفار را بخوانند، چون اسفار کتابی نیست که بشود از اول تا آخر آن را خواند. در درس فقه بیشتر تابع شاگرد بودند که شاگرد چه می‌خواهد. البته اگر شاگرد چیزی می‌خواست که مصلحت نمی‌دیدند زیر بار نمی‌رفتند، ولی اگر می‌دید که درس مفیدی را پیشنهاد می‌کند، قبول می‌کرد. مثلاً من خمس را به ایشان پیشنهاد کردم، ولی امام همان مکاسب محرمه، را که به نظر ایشان علمی تر می‌رسید انتخاب می‌کردند. گاهی هم در فقه خودشان نظر داشتند. که چه بابی را شروع کنند و چه بابی را شروع نکنند.

در اینجا یک نکته‌ای را عرض می‌کنم که شاید تا به حال کسی نگفته باشد و آن این است که مرحوم امام در یکی از تابستانها به خمین رفته بود و کتاب قبسات مرحوم میرداماد را برای مطالعه همراه خودش برده بود. ایشان فرمودند وقتی کتاب را مطالعه کردم، دیدم کتاب خوبی است. با خودم گفتم سال دیگر که برمی‌گردم همین کتاب را تدریس می‌کنم. شب در خواب مرحوم میرداماد را دیدم که می‌گفت این کتاب را تدریس نکنید.

البته تاریخ این خاطره خیلی قدیمی است و عین عبارات خاطرم نیست. من از خواب بیدار شدم و برآیم سؤال بود که چرا روح مرحوم میرداماد راضی نیست این کتاب تدریس شود. بعد خودم اینطور توجیه کردم که میرداماد نزد مردم مردی مقدس است. هیچ کس به او جسارت نمی‌کند. اگر این کتاب را تدریس کنم ممکن است مطالبش سر زبانها بیفتد و بعضی نفهمیده جسارتی به ایشان بکنند.

متن: در مورد اساتید حضرت امام بفرمایید که ایشان به کدامیک از اساتیدشان بیشتر عنایت داشتند؟

سبحانی: حضرت امام به مرحوم آقای حاج شیخ خیلی علاقه‌مند بود و خیلی او را احترام می‌کرد. حتی ایشان مطلبی را از آقای حاج شیخ در درس نقل کرده بودند و من در جواب نوشته بودم «هذا الكلام فاسد». ایشان زیرش نوشته بودند «که احترام مشایخ در نظر گرفته شود» و «فاسد» را قلم گرفت و به جای آن نوشت «غیر تام». نسبت به آقای حاج شیخ هم اعتقاد علمی داشتند هم اعتقاد دینی و تقوایی. بعضی فکر می‌کردند آقای حاج شیخ فردی دهن بین است. حال آنکه درواقع چنین نبود. در مسائل عادی هر کسی هر چه می‌گفت گوش می‌داد. می‌گفتند آقا بنشین، می‌نشست. برویم، می‌رفت، ولی در مسائل اصولی گاهی حاج شیخ یک طرف بود و جمعیت یک طرف دیگر.

نسبت به مرحوم آقای بروجردی به دلیل اینکه در دوران طاغوت آبروی اسلام بود، خیلی مراقب بود که لطمه‌ای به ایشان وارد نشود. حتی وقتی یک نفر از نزدیکان ایشان در مجلسی نسبت به آقای بروجردی بی‌مهری کرده بود امام در همان مجلس با آن شخص تندی کرد و به او گفت: «غیبت نکن. آقای بروجردی آبروی اسلام و مسلمین است. آقای بروجردی سدی در مقابل فساد است». خیلی مراقب بود که صدمه‌ای بر او وارد نشود.

از نظر عرفان و سیر و سلوک نسبت به مرحوم شاه‌آبادی خیلی علاقه‌مند بودند و هرچه داشتند از ایشان گرفته بودند. البته با اعمال ذوقیات از طرف خودشان. روزی برای ما درس جبر و تفویض را می‌گفتند که تمثیلی از مرحوم شاه‌آبادی نقل کردند. امام در مورد ایشان گفتند: «من در عمرم انسانی به لطافت این مرد ندیده‌ام». فرزند مرحوم شاه‌آبادی، آقا شیخ محمد، هم در آن درس حاضر بود. امام خیلی نسبت به عرفان و افکارشان معتقد بود. اگر کسی فصوص امام را داشته باشد، حواشی که امام بر آن زدند مقداری از استادشان است و مقداری هم از خودشان.

نسبت به مرحوم رفیعی اعتقاد علمی داشت، اما نه به اندازه سه استاد دیگر. البته کمال تأدب را نسبت به آقای رفیعی رعایت می‌کرد، چون همه منظومه، بخشی از اسفار و هیأت قدیم را پیش آقای رفیعی خوانده بود. من در مورد احترام امام نسبت به آقای رفیعی شنیدم که شبی در اتاق آقای صاحب‌الداری جلسه بوده و آقای رفیعی هم به قم آمده و در آن جلسه شرکت کرده بودند. می‌گفتند امام در آن جلسه مادامی که آقای رفیعی در آن مجلس بودند دو زانو نشسته بوده.

امام گاه و بیگاهی نکاتی هم از آقای رفیعی برای ما نقل می‌کردند. این مجموع اساتید بزرگشان بود، ولی نسبت به دیگر مشایخ هم احترام می‌کردند. نسبت به آقای سید محمد تقی خوانساری خیلی احترام می‌کردند و مرتب پشت سرشان نماز می‌خواندند. هر روز در نماز آقای زنجانی حاضر می‌شدند. وقتی که مرحوم آقای حجت فوت کرد من همراهشان بودم، ایشان دستمال در دستش بود و اشک می‌ریخت.

هقین: اشاره فرمودید حضرت امام قبل از انقلاب برنامه‌ای برای اداره صورت حوزه داشتند، بعد از انقلاب هم امام راجع به اداره صورت و محتوای حوزه مطالب متعددی مطرح کردند از نظر جناب‌عالی چه مقدار از دیدگاه‌های امام اجرا و دنبال شده است؟

سبحانی: چیزی که ما از ایشان قبل از انقلاب در قم زیاد می‌شنیدیم این بود که ایشان معتقد نبود که کتابهای درسی عوض شود. می‌فرمود عوض کردن این کتابها سبب افت فکری حوزه می‌شود. معتقد نبود که این کتابها به این زودی عوض شود. ولی در عین حال معتقد بود که در حوزه باید اصلاحاتی انجام گیرد. حتی یادم می‌آید که می‌گفتند باید تعدادی از طلاب زبان خارجه بخوانند، این زبان را بدانند تا بتوانند با این زبان صحبت و تبلیغ کنند. اما توصیه‌های بعد از انقلابشان به دلیل مشغله زیاد در مورد اصول مسائل به شورای مدیریت بود و دیگر در مورد کل حوزه و کم و کیف آن نظر ندادند. شورا که انتخاب شد، ایشان پذیرفتند و گاه و بیگاه چیزهایی را که تصویب می‌کرد خدمتشان می‌بردند و ایشان هم می‌پذیرفت.

امام خیلی حاضر نبود حوزه به طور بنیادی عوض شود. می‌دانست که اگر حوزه به صورت بنیادی عوض شود در مسیر بیسوادی می‌افتد. حوزه باسواد باید بنیادها و شیوه‌های قدیمیش را حفظ کند و فقط نقایصش را رفع کند، و الا چیزی را که هزار سال است تجربه کردیم و از آن نتیجه گرفتیم نباید با چیزی عوض کنیم که هنوز آن را تجربه نکردیم. شیوه مرحوم شیخ طوسی که در ۴۴۸ به نجف رفتند و آمدند تقریباً هزار سال است که تجربه شده و افراد ملا و با سواد، حاذق، عمقی، فکری پرورانده. جای شک نیست که هیچ یک از فرق اسلامی کیان علمی شیعه را ندارند

فکر در شیعه است، استنباط در شیعه است. اینها را نباید عوض کنیم. آنچه باید عوض شود نواقص است نه کمالات. آنچه باید عوض شود نظم حوزه است. اول تدریس، آخر تدریس، سنوات تدریس باید روشن باشد. کسانی که درس خواندند و حافظه و فهمشان پُر شده و دیگر بیش از این بالا نمی‌رود باید مرخص شوند و بروند. اساتیدی باید در حوزه بمانند و تدریس کنند که قوی باشند. طلابی که می‌خواهند خارج تدریس کنند باید زبان یاد بگیرند و به طور کلی باید نواقص این چینی را رفع کرد.

هتین: حضرت آیت الله، از اینکه مصدع شدیم عذر می‌خواهیم و از اینکه این فرصت را در اختیار ما گذاشتید بسیار ممنون و سپاسگزاریم.